
کاربرد زبان بلاغی و ادبی رنگ در ارتباطات غیرکلامی

در اشعار رودکی و منوچهری

طاهر جعفری^۱

دکتر غلامرضا حیدری^۲

چکیده

نقش رنگ در ادب پارسی از نقش‌های غیر قابل انکار است. هر رنگی تأثیر خاصی دارد و هر تأثیر از رنگی خاص، حال و هوای روانی مخصوصی پدید می‌آورد. شاعران و نویسندگان در دامنه ارتباطات غیرکلامی با دریافت-های عاطفی و گاه عقلی خود در روشنکردن رازهای ناشناخته رنگ، گام‌های مؤثری برداشته‌اند. دست‌آوردهای این پژوهش که به زبان ادبی و بلاغی رنگ در ارتباطات غیرکلامی در اشعار رودکی و منوچهری پرداخته است، نشان می‌دهد که رنگ‌ها در اشعار این شعرا، زبان دوم و گویای آنهاست. این دو شاعر، به عنوان دو شاعر بزرگ طبیعت‌نگرای سبک خراسانی، همچون دیگر شاعران این سبک، از دامنه تنوع رنگ‌ها و زبان آنها، در آفرینش واژه‌ها، مضامین، تعابیر، تصاویر هنری و ادبی با الهام از رنگارنگی طبیعت رنگین، در انتقال و القای اندیشه‌ها و پیام‌های درونی خود در عالم ارتباطات غیرکلامی نهایت استفاده را کرده‌اند. رنگ‌های سرخ، سیاه، سفید، زرد و... در این ساختارها، بسامد بالایی را نسبت به دیگر رنگ‌ها دارند. شادی‌ها را به با رنگ‌های سرخ و سبز و... به تصویر کشیده‌اند و در غم و غصه‌ها، رنگ سیاه، تیره و... زبان گویای آنها شده است و در بیان پاک‌ها و صافی‌ها، رنگ سفید را انتخاب کرده‌اند و در یأس و ناامیدی، نمودی از رنگ‌های تیره و کدر و... را برگزیده‌اند.

کلیدواژه‌ها: بلاغت، رنگ، ارتباطات غیرکلامی، شعر، رودکی، منوچهری.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد خدابنده، دانشگاه آزاد اسلامی، خدابنده، ایران.

۲. استادیار و عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ابهر، دانشگاه آزاد اسلامی، ابهر، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

رنگ در لغت یعنی کیفیتی که از ظاهر چیزی دیده می‌شود. مانند سرخی، سفیدی، سبزی و... (ر.ک. معین، ۱۳۸۳: ۱۶۷۷). «رنگ، پدیده‌ای است فیزیکی که در اثر تابش و رفتار انعکاسی نور در برابر چشم ظاهر می‌شود و همچنین پدیده‌ای است عینی و روانی.» (فرزان، ۱۳۷۷: ۲۲). رنگ که زمینه آرامش و هسته آرایش جهان است و نمودی از تجلیات خداوند در جهان به شمار می‌رود، به عنوان برجسته‌ترین و آشکارترین عنصر در حوزه محسوسات از دیرباز مورد توجه انسان بوده و همواره روح و روان انسان را در تسخیر قدرت خود قرار داده است. رنگ‌ها با ظهور و نمود در طیف‌های مختلف پیکر موجودات، اعم از جاندار و بی جان با تمام زندگی انسانی و ابعاد و زمینه‌های مختلف آن از جمله فرهنگ، ادب، هنر، روان‌شناسی، دین و مذهب و... ارتباطی نزدیک، محکم و ناگسستگی دارند.

رنگ‌ها، نقش بسیار مهمی در آفرینش تصاویر هنرمندان به ویژه نقاشان دارند. ترکیب و ساختار و جلوه‌های متنوع رنگ در آثار هنرمندان و نقاشان، نمودی از باورها و اندیشه‌های درونی آنهاست که با نمادی از رنگ‌ها، بروز داده می‌شود.

نقش جلوه‌های متعدد رنگ در ادبیات فارسی نیز، در ساخت و آفرینش واژه‌ها، ترکیبات و تعبیرات ادبی و کلامی؛ مضامین هنری، تصاویر شاعرانه و بیان مفاهیم، در انتقال پیام با ایجاد ارتباط کلامی و غیرکلامی غیر قابل انکار است. گاهی شعرا و نویسندگان در انتقال پیام‌ها و اندیشه‌های درونی خود، چنان متأثر از رنگ می‌شوند که عرصه آفرینش کلام آنان به تابلویی از نقاشی رنگ‌ها تبدیل می‌شود و هریک عرضه‌کننده پیام و محتوایی درونی از آنچه می‌خواهد، می‌گردد.

برای درک بهتر مفاهیم ادبی و کلامی در جایی که کلام به کار نمی‌آید، رنگ ارزش جدیدی به ارتباطات می‌دهد و آن را از لحاظ هویت قابل فهم‌تر می‌کند. در زبان ادبی و بلاغی شعرا و نویسندگان، رنگ گاهی در معنای لفظی و مستقیم و گاه در معنای مجازی و غیر حقیقی اراده می‌شود. گاهی شاعران به صورت مستقیم به رنگی خاص اشاره می‌کنند و گاهی نیز با استفاده از واژه‌ها و تعبیراتی دیگر برای القای مفهوم از آن بهره می‌جویند.

زبان دوم، البته زبان گیرا و نافذ شعرا و نویسندگان، در ارتباطات غیرکلامی، زبان رنگ‌هاست، زبان رنگ‌ها همانند زبان بدن، در ارتباطات غیرکلامی زبان بیان احساسات درونی است. شعرا و نویسندگان از دیر باز در بیان احساسات درونی خود برای تاثیر پذیری زیاد کلام بر مخاطب، چاشنی رنگ بر کلام میافزودند و با رنگ و بویی خاص، با آنان سخن می‌گفتند. (حیدری، ۱۳۹۸: ۱۹۰)

با تأمل و درنگ در ادب پارسی می‌بینیم که بسیاری از ترکیبات و عبارات و کنایات ادبی با بهره‌گیری از رنگ‌ها شکل گرفته‌اند که به نوعی توجه خاص شاعر به آن رنگ را بیان می‌کند، مثلاً آن جاکه می‌خواهد عصبانیت و خجالت کشیدن را بیان نماید از ترکیب سرخشدن صورت استفاده می‌کند و یا آن جاکه می‌خواهد انزجار و کدورت بین دو نفر را بیان کند از عبارت تیره و تار شدن روابط استفاده می‌نماید و یا وقتی که سینه و ران کبود کردن را به جای عزاداری کردن به کار می‌برد، همه و همه، نشانگر تأثیر بسیار زیاد رنگ به عنوان زبان دوم و زبان غیرکلامی در ادب فارسی و بیان اندیشه‌ها و افکار شاعرانه است.

«شاعر برای ملموس و عینی کردن تصاویر شاعرانه و توضیح مفاهیم بیان شدنی، رنگ را به عنوان نماد به کار می‌برد. با تحلیل رنگ‌ها در یک نوشته ادبی، مخاطب می‌تواند به افکار و عواطف گوینده، موضوع و درون مایه اثر دست یابد.» (پاشایی و دیگران، ۱۳۹۴: ۶۳)

«در کنار کارکرد هنری رنگ‌ها در خلق تصاویر شاعرانه و تشبیهات هنری، از ویژگی تأویل‌پذیری آنها نیز از در انتقال عواطف ویژه خود، بسیار بهره برده و از طریق آنها احساسات خود اعم از خشم، نفرت، خوشحالی، ترس و... نشان داده‌اند، هر چند در ادبیات فارسی، تعداد رنگ واژه‌ها، در مقایسه با جهان اصلی آن بسیار کم است.» (ر.ک. شفيعی کدکنی، ۱۳۴۹: ۲۶۸)

شاعران تلاش می‌کنند رابطه معناداری بین رنگ و مفاهیم موجود در آن را کشف نمایند، ارتباطی که می‌تواند دوسویه باشد. «ارتباطات به دو صورت کلامی و غیرکلامی انجام می‌شود، ارتباط کلامی همان زبان و مجموعه واژه‌هاست که هر واژه، یک نماد خواهد بود و ارتباط غیر کلامی، شامل اشارات سر و دست همچنین تصویر رنگ است. در ارتباطات غیر کلامی، علاوه

بر اشاره معمول که ادراک آن بسیار ساده است هر دو ارتباط همواره قراردادهایی بین فرستنده و گیرنده وجود دارد تا پیام ادراک شود». (بختیاری‌فرد، ۱۳۸۸: ۱۵)

نقش رنگ در ادب پارسی از نقش‌های غیر قابل انکار است. هر رنگی تأثیر خاصی دارد و هر تأثیر از رنگی خاص، حال و هوای روانی مخصوصی پدید می‌آورد. رنگ‌ها به تصویر شاعرانه ارزش هنری می‌بخشند. شاعران و نویسندگان در دامنه ارتباطات غیرکلامی با دریافت-های عاطفی و گاه عقلی خود در روشن کردن رازهای ناشناخته رنگ، گام‌های مؤثری برداشته‌اند.

توجه خاص شاعران سبک خراسانی به ویژه رودکی و منوچهری، به عنصر متنوع رنگ در بیان اندیشه‌های درونی؛ تعابیر، تصاویر هنری و ادبی و شاعرانه بدیعی به وجود آورده است که هر خواننده‌ای را به حیرت وا می‌دارد. شاعران این سبک، با الهام از طبیعت رنگین، چیره‌دستی و خلاقیت خود را در آفرینش این تصاویر به نمایش گذاشته‌اند. هرگاه بر آن بودند که شادی‌ها را به تصویر بکشند، در ارتباطی بدون کلام، دست به دامان رنگ‌های سرخ و سبز و... می‌شدند، در غم و غصه‌ها، رنگ تیره، سیاه، کدر و... بر تن آثار خود می‌پوشاندند و در آرمان‌های دست‌نیافتنی خود، رنگ آبی و... را برمی‌گزیدند و در بیان پاکی و قداست، سفید و روشن، آثار آنان را تحت تأثیر قرار میداد و در یأس و ناامیدی نمودی از رنگ‌های تیره و مات و... را انتخاب می‌کردند.

رودکی و منوچهری به عنوان دو شاعر بزرگ طبیعت‌گرای سبک خراسانی، همچون دیگر شاعران این سبک، از دامنه تنوع رنگ در آفرینش واژه‌ها و مضامین و تعابیر و تصاویر هنری و ادبی با الهام از رنگارنگی طبیعت رنگین، در انتقال پیام‌های درونی خود چه به صورت ارتباط کلامی و چه غیرکلامی، نهایت استفاده را کرده‌اند. رنگ‌های سرخ، سیاه، سفید، زرد و... در این ساختارها، بسامد بالایی را نسبت به دیگر رنگ‌ها دارد. البته در این سبک، رنگ سیاه با بسامدی قابل توجه نسبت به دیگر رنگ‌ها، در تشبیهات حسی و تصویرسازی‌های مربوط به طبیعت کاربرد دارد و در سبک‌های بعدی به ویژه در سبک عراقی، با دگرگونی - معنایی و محتوایی ظاهر می‌شود و مفهومی دیگر پیدا می‌کند.

اهمیت و ضرورت تحقیق

از آن جاکه، رنگ یکی از پدیده‌های آفرینش است که به نوعی بر تمام حرکات موجودات زنده مؤثر است، آدمی از زمانی که چشم به روی طبیعت باز می‌کند، تلون و تعدد عناصر، ناخودآگاه او را به خود جلب می‌کند و به واسطه همین اختلاف رنگ و ساختار، اجسام را از یکدیگر تمییز می‌دهد و حتی برای بهتر شناساندن آنها در بسیاری از مواقع، به مدد ذهن و اندیشه خود در آفرینش رنگ، خلاقیت‌هایی را می‌آفریند. زمانی از ترکیب رنگ‌ها، رنگی بدیع ایجاد می‌کند و زمانی دیگر در رؤیای رنگ‌های ذهنی خود، پا در عالمی می‌گذارد که دستیابی بر آن بر هر کسی میسر نیست. دنیای رنگ، دنیای پیچیده‌ای است که ارتباط آن با روح انسانی، ارتباطی عمیق و شگفت‌آور است. انسان‌ها در شرایط مختلف روحی و جسمی، به رنگ خاصی، تمایل بیشتری نشان می‌دهند و علاوه بر این، رنگ‌ها برای اشخاص گوناگون، معانی مختلفی نیز دارد. بر این اساس، می‌توان از رنگ‌ها به عنوان زبان جهانی و همگانی استفاده کرد زیرا رنگ‌ها در هر کجای دنیا که باشند بیانگر پیام هستند و احساسات را برمی‌انگیزانند و با آدمی حرف می‌زنند.

شاعران و نویسندگان از رنگ در ارتباطات غیرکلامی برای آفرینش تعابیر، عبارات، ترکیبات، مضامین، تصاویر شاعرانه و بیان مفاهیم روشن و زیبا استفاده می‌کنند، قدرت بیان در شرح عواطف قلبی و عوالم درونی در کنار وصف ظاهری مناظر طبیعی، تخیل و دیدگاه زیبایی‌شناسی آنها را آشکار می‌کند. ارائه تصویرهای تازه از طبیعت و محیط اطراف خود، همراه با رنگ آمیزی خاصشان، زیبایی دوجندانی به شعر می‌بخشد.

در بیت دیوان اشعار شعرایی چون رودکی و منوچهری، به عنوان شاعران طبیعت‌گرای بزرگ سبک خراسانی، رنگ‌ها و نمودهای رنگی نقش‌آفرین در کنار هم و با هم، نقش می‌آفرینند. رنگ‌های سبز، کبود، نیلی، بنفش، ارغوانی، سیاه، تیره و... که از رنگ‌های اصلی این آفرینش هنری به شمار می‌روند، در اشعار این شعرا، چنان در ترکیب و تصویر و ساخت اشعار با هم می‌آمیزند که خود بخشی از شعر می‌شوند.

رودکی و منوچهری، با توجه به عنصر رنگ و دامنه وسیع و متنوع آن، با بیان مستقیم و غیر مستقیم، مفاهیم مجازی و تعبیرات زیبایی را در اشعار خود خلق کرده‌اند. این شاعران، از رنگ‌های مختلف، از جمله سیاه و سپید و سرخ به کرات در اشعار خود استفاده کرده‌اند. در اشعار این شاعران، رنگ سفید بیشتر بر توصیفات طبیعت و در ساختاری مجازی و بلاغی به کمک دیگر عناصر نمادین رنگ سفید، بر توصیف معشوق در عبارات و ترکیباتی همچون سپیداندام، سیم ساق، سیم بناگوش و سیم تن و... دلالت دارد. رنگ سیاه نیز در این اشعار، بر دو وجه اشاره دارند؛ توصیف طبیعت و در مفهوم مجازی پوچی روزگار و تیره‌روزی. رنگ سرخ نیز از روحیه مثبت، شاد و پُرهیجان شاعر حکایت می‌کند.

در این مقاله که اساس و طبقه‌بندی آن بر پایه طبقه‌بندی ارائه شده در مقاله زبان ادبی و بلاغی رنگ در ارتباطات غیرکلامی، در شاهنامه فردوسی، مجله زیبایی‌شناسی ادبی، بهار ۱۳۹۸، شماره ۳۹، به قلم غلامرضا حیدری؛ تنظیم و تدوین شده است، سعی خواهیم کرد با طبقه‌بندی شواهد شعری رنگ به کاررفته در دیوان اشعار رودکی و منوچهری، در پنج بخش:

- ۱- زبان ادبی و بلاغی رنگ در واژه رنگ، در ارتباطات غیرکلامی،
 - ۲- زبان ادبی و بلاغی رنگ در ترکیبات ادبی و کنایی رنگ، در ارتباطات غیرکلامی،
 - ۳- زبان ادبی و بلاغی رنگ در رنگ‌ها، در ارتباطات غیرکلامی،
 - ۴- زبان ادبی و بلاغی رنگ در رنگ‌های اشیاء و موجودات، در ارتباطات غیرکلامی،
 - ۵- زبان ادبی و بلاغی رنگ در اسامی رنگین موجودات، در ارتباطات غیرکلامی.
- به بررسی دیوان اشعار رودکی و منوچهری و نحوه استفاده این شاعران از رنگ در بیان احساسات و عواطف در ارتباطات غیرکلامی، نشان دهیم که این شاعران تا چه اندازه از رنگ برای ابراز اندیشه‌های درونی و ذهنی و روحی خود و آفرینش تصاویر شاعرانه، مضامین ادبی، ترکیبات و تعابیر ادبی و هنری بهره برده‌اند.

بیان مسأله

با توجه به این که هر رنگی تأثیر خاصی دارد و هر تأثیر از رنگی خاص، حال و هوای روانی مخصوصی پدید می‌آورد و در شرایط مختلف روحی و جسمی به رنگ خاصی تمایل بیشتری نشان می‌دهند و علاوه بر این، رنگ‌ها برای اشخاص گوناگون، معانی مختلفی نیز دارند و بیانگر پیام هستند و احساسات را بر می‌انگیزانند و با آدمی حرف می‌زنند، پرداختن به مقوله رنگ و جایگاه آن در آثار شعرا و نویسندگان و به کارگیری ادبی و بلاغی رنگ در ارتباطات غیرکلامی ارزش ادبی ویژه‌ای پیدا می‌کند.

«از آن جاکه رنگ، در زمان کوتاهی، بیشترین پیام را منتقل می‌کند که استفاده از آن برای تحریک احساسات است، در ادبیات به ویژه در شعر، گاه به شکل مستقیم و در بیشتر موارد در صور خیال گوناگون حضور دارد. رنگ‌ها می‌توانند نقش‌های متفاوتی در یک شعر ایفا نمایند و شاعر از آنها به عنوان ابزاری در جهت بیان عواطف یا پیشبرد نگرش خود استفاده می‌کند.» (نیکویخت و قاسمزاده، ۱۳۸۹: ۲۰۹). مثلاً سفید، رنگ پاکی و قداست یا سرخ، رنگ عشق، شرم و خوش اقبالی است و یا سبز، رنگ امید و شادمانی است. البته بیشتر این تعبیر جنبه‌های فردی و اجتماعی دارد و در قالب هر اثری، تأثیرات خود را بر مخاطب می‌گذارد. مثلاً رنگ سیاه، زمانی اوضاع نابسامان و آشفته جامعه‌ای را انعکاس می‌دهد، در حالی که همین رنگ سیاه همه جا مفهوم منفی از خود ندارد و در دوره‌های مختلف زمانی، ماهیت معنایی و نمادی خود را از دست می‌دهند و نشان حیات و تشخیص و برتری می‌شود.

رنگ در ادبیات از دیرباز مورد توجه شاعران بوده است، گاهی شاعر به صورت آگاهانه و گاهی بدون توجه، برای بیان مقصود خود از آن استفاده کرده است. شاعران در آفرینش اشعار خود، از ابعاد هنری رنگ بهره فراوانی برده‌اند و تصاویر زیبایی خلق کرده‌اند که شناخت و تحلیل آنها به شناخت زیبایی‌هایی هنری و ادبیات، کمک زیادی می‌کند.

بسیاری از ترکیبات و عبارات و کنایات ادبی، با بهره‌گیری از رنگ، شکل گرفته‌اند که به نوعی توجه خاص شاعر به آن رنگ را بیان می‌نماید. مثلاً، آنجا که می‌خواهد عصبانیت و

خجالت کشیدن را بیان نماید از ترکیب سرخ شدن صورت استفاده می‌کند و یا آنجا که می‌خواهد انزجار و کدورت بین دو نفر را بیان نماید از عبارت تیره و تار شدن روابط استفاده می‌نماید و یا وقتی که سینه و ران کبودکردن را به جای عزاداری کردن به کار می‌برد، همه و همه، نشانگر تأثیر بسیار زیاد زبان رنگ به عنوان زبان دوم و زبان غیرکلامی در ادب پارسی و بیان اندیشه‌ها و افکار شاعرانه است.

از آن جا که، اکثر شعرای سبک خراسانی، به ویژه رودکی و منوچهری، به عنوان شاعران طبیعت و فضاهای عینی و محسوس، به علت شرایط زیست‌محیطی خاصی که داشتند، از طبیعت و عناصر گوناگون آن بهره زیادی برده‌اند و یکی از عناصر پُرکاربرد در اشعارشان، در ارتباطات کلامی و غیرکلامی عنصر متنوع رنگ به صورت مستقیم و غیر مستقیم است و در خلق تصاویر شاعرانه، مضامین بکر و نغز و ظریف ادبی، از رنگ و ساختارهای گوناگون آن بهره بسیار برده‌اند و رنگ در اشعار این شعرا، زبان گویای احساسات و اندیشه‌های درونی آنهاست، در این تحقیق بر آنیم به بررسی و تحلیل زبان ادبی و بلاغی رنگ‌ها به عنوان زبان ارتباطات غیرکلامی شعرای ادب پارسی در اشعار شعرای رودکی و منوچهری بپردازیم.

در این تحقیق تلاش خواهیم کرد ضمن ارائه کامل شواهد شعری از شاعران رودکی و منوچهری که به نحوی از رنگ‌ها، چه مستقیم و غیر مستقیم در ارتباطات غیرکلامی استفاده کرده‌اند، ضمن طبقه‌بندی رنگ‌ها بر اساس طبقه‌بندی که در سطور بالا شرح آن گذشت، به تحلیل شگردها و چگونگی کاربرد ادبی و بلاغی آنها در القای پیام به مخاطب بپردازیم و جایگاه هر یک از رنگ‌ها را با توجه به دامنه به کارگیری و توجه شاعران به آن مشخص نماییم و نیز با ارائه تعابیر، عبارات، ترکیبات، مضامین، تصاویر هنری و ادبی از رنگ، نقش اساسی آن را در ارتباطات غیرکلامی بیان نماییم.

پیشینه تحقیق

اگرچه در خصوص زندگینامه و ویژگی‌های شعری و سبکی دو شاعر بزرگ طبیعت‌گرا؛ رودکی و منوچهری مقالات و کتب ارزشمند بسیاری به قلم محققان و استادان بزرگ و نامی

ادب پارسی نگاشته شده که هر یک راهگشای محققان دیگر بوده و در این مقاله نیز گوشه چشمی به برخی از نظرات ارزشمند آنان داشته‌ایم اما، در راستای زبان رنگ در ارتباطات غیرکلامی اشعار رودکی و منوچهری، تحقیق خاصی انجام نشده است و این مقاله، به عنوان تحقیقی نو در نوع خود، زبان ادبی و بلاغی کلیه رنگ‌های به کار رفته در دیوان اشعار این دو شاعر را، از منظر ارتباطات غیرکلامی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. با توجه به بررسی و کاربرد رنگ در اشعار این شعرا و چند شاعر سبک خراسانی، به چند پژوهش و تحقیق اشاره می‌شود. (مقاله کاربرد عنصر رنگ در دیوان رودکی (تحقیقی درباره بینایی رودکی بر اساس تنوع رنگ در دیوان او). نویسندگان: محمد پاشایی، رسول کاظمزاده، نشریه رودکی (پژوهش‌های زبانی و ادبی در آسیای مرکزی)، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ شماره ۴۷. این مقاله ضمن بررسی بسامد فراوان کاربرد عنصر رنگ در اندک ابیات باقی مانده از رودکی، اشاره‌ای هم به چند مورد از نشانه‌های زبانی و درونمتنی شعر شاعر، از قبیل امور ذهنی و امور حسی با کاربرد هنرمندانه رنگ، توجه خاص شاعر به طبیعت و تصاویر برخاسته از آن به کاربرد لغوی و اصطلاحی رنگ و ترکیبات برخاسته از آن، ارائه تصویری انتزاعی در قالب محسوسات به کمک رنگ واژه‌ها، رابطه غیر مستقیم رنگ و مفهوم ذهنی، استفاده از لغز یا چستان، رسیدن از سطح توصیفی جزئی به مصداق مورد نظر دارد. مقاله «روانشناسی رنگ در اشعار منوچهری بر اساس نظریه مارکس لوشر». نویسنده: مرجان مخبریانی، محل انتشار: پنجمین همایش ملی متن پژوهی ادبی، سبک‌شناسی، بلاغت و نقد ادبی. در این مقاله سعی بر آن بوده با آمار بسامدی هشت رنگ کارکردی مارکس لوشر در اشعار منوچهری و ترتیب آنها به صورت بسامد، به تحلیل روان‌شناسی رنگ‌ها و طبقه‌بندی زوجی آن پرداخته شود و از این رهگذر وضعیت روحی شاعر را تا حدی مشخص شود. مقاله «شناخت رودکی از روزن روان‌شناسی رنگ». نویسنده: مریم شعبان‌نژاد - دانشگاه سیستان و بلوچستان - دانشکده ادبیات و علوم انسانی - گروه زبان و ادبیات فارسی، محل انتشار: نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای (سال ۱۳۸۹). در این مقاله سعی شده از طریق تحلیل رنگ‌هایی که شاعر برمی‌گزیند به

شخصیت درونی شاعر پی برد. نگاه خاص روکی و نفوذی که رنگ‌ها بر او داشته‌اند موضوع این پژوهش است. تحلیل بسامد رنگ در اشعار رودکی می‌تواند زمینه‌های شخصیتی او را نشان دهد. مقاله «نابینایی رودکی و عنصر رنگ در شعر او». نویسنده: کامل احمدنژاد، نشریه: کتاب ماه ادبیات، (پیاپی ۱۳۱)، شهریور ۱۳۸۷، شماره ۱۷. در این مقاله، علاوه بر دیدن و اشاره به رنگ‌ها، گاه به تصاویری برمی‌خوریم که اجزا و عناصر آنها با بینایی ارتباط پیدا می‌کند، هر چند تصویرهای مربوط به رنگ و بینایی در شعر یک شاعر نابینا به صورتی دیگر نیز قابل توجیه است. مقاله «کارکرد رنگ در شاهنامه فردوسی». نویسندگان: کاووس حسنی و لیلا احمدیان - مجله ادب پژوهشی - تابستان ۱۳۸۶. این مقاله اشاره به این دارد که: عنصر رنگ از عناصر ویژه‌ای است که می‌توان از طریق شناخت ویژگی‌ها، خاصیت‌ها و تأثیرات آن، از روی بسیاری از رمزها پرده‌برداری کرد و به رازهای پنهان بسیاری از پدیده‌ها دست‌یافت. در شاهنامه ۴۱۹۷ بار عنصر رنگ مورد توجه قرار گرفته است که از این تعداد، ۳۲۶۷ مورد از نظر مفهومی، بیانگر معنای رنگ است. واژه‌های شاهنامه را در ۱۸ دسته می‌توان جای داد. ۶۷/۲۷ درصد از رنگ‌های به کاررفته در شاهنامه، مربوط به رنگ‌های بی فام (سیاه، سپید، روشن، تیره درخشان و ابلق)، ۳۷/۷۳ درصد مربوط به رنگ‌واژه‌های فامی (سرخ، زرد، سبز و بنفش...) است. مقاله «زبان ادبی و بلاغی رنگ در ارتباطات غیرکلامی در شاهنامه فردوسی». نویسنده: غلامرضا حیدری، مجله: زیبایی‌شناسی ادبی، بهار ۱۳۹۸، شماره ۳۹. در این مقاله سعی می‌شود با تأمل و دقت در حماسه فردوسی، با بررسی و تحلیل شواهد شعری به دست آمده و طبقه‌بندی رنگ‌ها، کاربرد ادبی و بلاغی رنگ‌ها را در آفرینش ترکیبات، مضامین، تصاویر هنری و ادبی به صورت مستقیم و غیر مستقیم برای بیان احساسات و اندیشه‌های خود، به صورت ارتباط غیرکلامی نشان دهد. پایاننامه «بررسی مفاهیم نمادین رنگ در پوشاک و منسوجات شاهنامه فردوسی (مطالعه موردی رنگ‌های سیاه، سپید، سرخ و زرد)». پدیدآورنده: نرجس مقدسی، استاد راهنما: عباس نامجو - دانشگاه علم و فرهنگ تهران، دانشکده هنر و معماری - کارشناسی ارشد، سال ۱۳۹۵. پژوهش حاضر به مطالعه مفاهیم نمادین رنگ در پوشاک و منسوجات شاهنامه

پرداخته و از بین رنگ‌ها، چهار رنگ (سیاه، سپید، سرخ و زرد) که آمار بیشتری را در شاهنامه به خود اختصاص داده، انتخاب شده است. با توجه به این که، رابطه معناداری میان کاربرد رنگ در پوشاک و منسوجات با شخصیت‌ها و وقایع داستان دیده می‌شود، به طوری که، درفش و خیمه هر پهلوان با رنگ ویژه ای ظاهر می‌شود و این همه قابلیت تأویل نمادین پیدا می‌کند، پژوهشگر بر آن شد تا به مطالعه و ارتباط این مفاهیم بپردازد. پایان نامه «ماهیت نمادین رنگ در مضامین اساطیری شاهنامه فردوسی»: پدیدآورنده: صدف شیخ صراف، استادان راهنما: عباس نامجو و جواد علی محمدی اردکانی - دانشگاه علم و فرهنگ تهران، دانشکده هنر و معماری - کارشناسی ارشد، سال ۱۳۹۳. پژوهش حاضر به مطالعه ماهیت نمادین رنگ در مضامین اساطیری شاهنامه پرداخته است. این پایان‌نامه، به تحلیل و بررسی عنصر رنگ در ساختار شعری و تجسمی در شاهنامه فردوسی از جنبه‌های زیباسازی اثر ادبی، تناسب رنگ با فضای حماسی و اسطوره ای شاهنامه و معنای نمادین آن پرداخته است. چگونگی به کارگیری فردوسی از عنصر رنگ در شاهنامه و ارتباط بین رنگ‌ها و معنای نمادین آنها و مضامین اساطیری، پرسش‌هایی هستند که در این پژوهش به آنها پاسخ داده شده است.

زبان ادبی و بلاغی رنگ در ارتباطات غیرکلامی، در اشعار رودکی و منوچهری

به واسطه رنگ، اجسام، قابل رؤیت و قابل شناسایی و تشخیص می‌شوند. هرچند رنگ، یک پدیده فیزیکی به شمار می‌رود، اما در ادبیات پارسی، علاوه بر نقش فیزیکی و فراتر از معنای قاموسی آن؛ در انتقال و القای اندیشه و احساس و همچنین ایجاد فضاهای شاعرانه و هنری و آفرینش ترکیبات و تعبیرات ادبی و بلاغی از توجه خاصی برخوردار است. رودکی و منوچهری به عنوان دو شاعر بزرگ طبیعت‌گرای سبک خراسانی از دامنه تنوع رنگ در آفرینش واژه‌ها و مضامین و تعابیر و تصاویر هنری و ادبی با الهام از رنگارنگی طبیعت رنگین، در انتقال پیام‌های درونی خود چه به صورت ارتباط کلامی و چه غیرکلامی، نهایت استفاده را کرده‌اند.

زبان ادبی و بلاغی رنگ در واژه‌ها و ترکیبات ادبی و کنایه رنگ، در ارتباطات غیرکلامی

در اشعار رودکی و منوچهری، علاوه بر این که خودِ واژه رنگ و معنای قاموسی و نیز معنای مجازی و کنایه آن به گونه‌های مختلف به کار رفته است؛ ترکیبات، عبارات ادبی، هنری و دستوری برساخته از واژه رنگ، به عنوان ابزاری برای ارتباطات غیرکلامی در انتقال و القای پیام، نقش بسیار مهمی دارد. ساختارهای هنری و بلاغی برساخته از رنگ، ضمن ایجاد و آفرینش فضایی رنگین، پیام‌ها، اندیشه‌ها و احساسات درونی شاعر را به زیباترین و ساده‌ترین روش به خواننده انتقال می‌دهد.

الف) زبان ادبی و بلاغی رنگ در واژه رنگ، در ارتباطات غیرکلامی

رنگ: به عربی لون می‌گویند و آن، اثر نور بر ظاهر اجسام است که نمایش‌های مختلف می‌دهد. به طور عام، هر رنگی را شامل می‌شود: رنگ‌های متعدد، رنگارنگ، رنگین و....

چادرکی دیدم رنگین بر او / رنگ بسی گونه بر آن چادرا

(رودکی، ۱۳۷۶: ۶۵)

به طول و عرض و رنگ و گوهر و حد / چو خورشیدی که درتابد ز روزن

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۵)

به رنگ سرخ و هر آنچه که به رنگ سرخ باشد، اطلاق می‌شود؛ همانند خون، گل، شراب

و....

ای از گل سرخ، رنگ بر بوده و بو / رنگ از پی رخ روده، بو از پی مو

(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۲۳)

مکر، حيله، ترفند، فریب، افسون و...

همه به تنبل و رنگ است بازگشتن او / شرنگ نوش آمیغ است و روی زرانود

(رودکی، ۱۳۷۶: ۸۲)

بخت بی تقصیر و محنت، روز بی مکروه و غم / دهر بی تلبیس و تنبل، چرخ بی نیرنگ و رنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۳)

در کاربرد هنری، به عنوان یکی از ادات تشبیه و همانندی و...

شمشاد به توی زلفک خاتون شد گلنار به رنگِ توی و پرنون شد

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۲)

ب) زبان ادبی و بلاغی رنگ در ترکیبات ادبی و کنایه‌ی رنگ، در ارتباطات غیرکلامی

- رنگ از پی رخ ربودن: رنگ سرخ را برای سرخی و شادابی چهره و رخسار به دست آوردن. رخساره را سرخ و شاداب کردن.

ای از گل سرخ، رنگ بر بوده و بو رنگ از پی رخ ربوده، بو از پی مو

(رودکی، ۱۳۷۶:۱۲۳)

- رنگ از چیزی زدودن: کنایه از تیرگی و کدوری را از چیزی پاک کردن، صاف و روشن و درخشان نمودن.

تا برآید از پس آن میغ، باد تندرو آسمان چون رنگ بزاید ز میغِ گردرنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷:۵۳)

- رنگ از کسی و یا چیزی ربودن: ر.ک. رنگ و بو از کسی و یا چیزی ربودن.

مُل رفت به سوی گُل، گُل رفت به سوی مُل گُل بوی ربود از مُل، مُل رنگ ربود از گُل

(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۲۳)

- رنگ از کسی و یا چیزی بردن: هم‌رنگ آن چیز و یا آن کس شدن. همانند آن شدن. هم‌سان و هم‌رنگ آن شدن. و نیز ر.ک. رنگ و بو از کسی و یا چیزی ربودن. و نیز می‌تواند در معنای متضاد هم به کار رود: از رنگ بردن چیزی و یا کسی، بی اثر گرداندن آن. اثر چیزی را از بین بردن و بی اعتبار و بی قدر و بی ارزش ساختن آن چیز و یا آن کس.

نام خرد و فهمِ نکو، ما ز تو بردیم انگور ز انگور برد رنگ و به از به

(منوچهری، ۱۳۴۷:۹۰)

گل شکفت و لاله بنمود از نقابِ سرخ، روی آن ز عنبر برد بوی و این ز گوهر برد رنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۲۲)

- رنگ، خام بودن: ظاهراً، کنایه از کار ناتمام و نسنجیده و درهم برهم بودن.
رنگ همه خام و چنان پیچ و تاب منتظرم تا چه برآید ز آب؟
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۹۰)
- رنگ پاتيله: پاتيله ديگ را گویند و رنگ پاتيله، ظاهراً سیاهی و کدری ديگ مد نظر است.
خايگان تو چو کابيله شدست رنگ او چون رنگِ پاتيله شدست
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۵۸)
- رنگ دادن: رنگ بخشیدن، رنگ پس دادن.
تا بوی دهد یاسمن و چینی و سنبل تا رنگ دهد وسمه رومی و الایی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۹۸)
- رنگ دادن به کسی و یا چیزی: آن کس و یا آن چیز را هم‌رنگ و همسان خود گرداندن.
تأثیر گذاشتن بر کسی و یا چیزی. شأن و شوکت، جلال و جمال، اعتبار و شکوه، زیبایی و رنگ و... خود را به کسی و یا چیزی بخشیدن. اعتبار و قدر و اهمیت دادن به کسی و یا چیزی.
وان نار به کردار یکی حَقّه ساده بیجاده همه رنگ بدان حَقّه بداده
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۸)
- رنگرز: کسی که کارش رنگ کردن پارچه و غیر آن است. رنگ‌کننده و تغییردهنده رنگ.
آن برگِ رزان بین که بر آن شاخِ رزان است گویی به مثل پیره‌نِ رنگرزان است
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۷)
- چو شمشیرِ تو رنگرز من ندیدم که ریگِ سیه را کند ارغوانی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۱۸)
- رنگ رنگ: رنگ به رنگ، به رنگ‌های گوناگون، به الوان مختلف، رنگین، گوناگون، ملون، متنوع و...
نوبهار از خوید و گل آراست گیتی رنگ رنگ ارغوانی گشت خاک و پرنیانی گشت سنگ
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۲۲)

- رنگِ روی: رنگِ سرخ صورت و رخساره؛ شادابی، طراوت، روشنائی، درخشش، نورانی بودن صورت و چهره مد نظر است.

بوی خُلُقش، خاک را چون عنبرِ اشهب کند رنگِ رویش، مشک را چون لؤلؤ لالا کند
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۵)

- رنگِ فتور: نشانه و رنگ و حالتی که دلالت بر سستی و ضعف و ناتوانی دارد.
به دورِ عدل تو در زیر چرخِ مینایی چنان گریخت ز دهرِ دورنگ، رنگِ فتور
(رودکی، ۱۳۷۳:۹۰)

- رنگ کسی با ملماز کسی نسبتن: ملماز، رنگی است که رنگرزان، پارچه را بدان رنگ می‌کنند و ظاهراً، ترکیب کنایه از پس ندادن رنگ برای پارچه و هم‌رنگ و یکی نشدن با آن است.

دلبر، زوکی مجال حاسد غمازِ تو رنگ من با تو نبندد، بیش از این ملمازِ تو
(رودکی، ۱۳۷۶:۱۴۵)

- رنگ گل: از آن جا که گل، مجازاً گل سرخ است، رنگ گل، کنایه از رنگ سرخ است.
نه با رنگ او بایدت رنگِ گل نه با بوی او نرگس و ضیمران
(منوچهری، ۱۳۴۷:۶۸)

- رنگ نیلگون: به رنگ نیل، کبودرنگ، تیره و تار.

هوا به رنگِ نیلگون یکی قبا شهاب، بند سرخ بر قبای او
(منوچهری، ۱۳۴۷:۸۴)

- رنگ و بو از کسی و یا چیزی ربودن: رنگ و بو از کسی یا چیزی به دست آوردن. رنگ کسی یا چیزی را به خود گرفتن. هم‌رنگ و همسان آن کس و یا آن چیز. متأثر شدن از کسی و یا چیزی. شأن، شوکت، شکوه، عظمت، جلال، جمال، اعتبار، زیبایی، خرمی، صفا، طراوت، شادابی و رنگ و ... از کسی و یا چیزی به دست آوردن و گرفتن. اعتبار، قدر، اهمیت، رونق، صفا، خرمی، طراوت و شادابی یافتن.

ای از گل سرخ، رنگ بر بوده و بو رنگ از پی رخ ربوده، بو از پی مو
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۲۳)

- رنگ و بوی طیب: شأن، شوکت، شکوه، عظمت، جلال، جمال، اعتبار، زیبایی، خرمی،
طراوت، صفا، شادابی و نیز عطر خوش و نیکو.

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
(رودکی، ۱۳۷۳:۶۸)

- رنگ و نگار: شأن، شوکت، شکوه، عظمت، جلال، جمال، اعتبار، زیبایی، خرمی، صفا،
طراوت، شادابی، رنگ، نقش و نگار و...

چون ابروی معشوقان با طاق و رواقست چون روی پیرویان با رنگ و نگارست
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۱۷)

خورشیدروی باشد، عنبر عذار باشد از پای تا به فرقتش، رنگ و نگار باشد
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۲)

با رنگ و نگار جنت العدنی با نور و ضیاء لیلہ القدری
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۰۹)

وز رنگ و نگار و صورت نیکو چون قصر ملک محمد، قصری
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۰۹)

- رنگین کردن: ملون و رنگی کردن، به رنگ‌های متعدد در آوردن، مجازاً به رنگ سرخ در آوردن.
نابسوده دو دست رنگین کرد ناچشیده به تارک اندر تاخت
(رودکی، ۱۳۷۳:۶۸)

- پیرهن رنگرز: پیرهن رنگرزان به واسطه سروکار داشتن با رنگ‌های مختلف، معمولاً
رنگارنگ و ملون است، کنایه از برگهای رنگین و ملون و رنگارنگ است.

آن برگ رزان بین که بر آن شاخِ رزان است گویی به مثل، پیرهن رنگرزان است
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۴۷)

دهر دورنگ: از دورنگ، معمولاً سیاه و سفید را اراده می‌کنند. و با عنایت به سیاهی شب و سفیدی روز و نیز با توجه به ماهیت متناقض و متفاوت روزگار، دهر دورنگ قابلیت هر دو تعبیر یعنی سیاهی و سفیدی شب و روز و نیز دورو و دوچهره بودن را دارد.

به دورِ عدل تو در زیر چرخِ مینایی چنان گریخت ز دهرِ دورنگ، رنگِ فتور
(رودکی، ۱۳۷۶: ۹۰)

زاغ رنگ: زاغ رنگ، یعنی به رنگ زاغ، به رنگ سیاه، سیاه رنگ. کنایه از هر چیز سیاه.
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر یکی میغ از ستیغ کوه قارن
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۳)

گردرنگ: به رنگ گرد، کنایه از تیره و تار و کدر و سیاه.
تا برآید از پس آن میغ باد تندرو آسمان چون رنگ بزداید ز میغ گردرنگ
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۳)

گل دو رنگ: گلی است که یک روی آن زرد و روی دیگر آن سرخ است. به آن، گل رعنا نیز گویند.

برگ گل سپید به مانند عبقری برگ گل دو رنگ به کردار جعفری
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۰۸)

گلرنگ: به رنگ گل، سرخ رنگ.

گلرنگ شود، چو روی شویی، همه جو مشکین گردد، چو مو فشانی، همه کو
(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۲۳)

گل رنگ به رنگ: گل رنگارنگ، گلی که به لونهاهای مختلف و به رنگ‌های گوناگون است.
تیهو به دهن شاخ گیایی دارد و آهو به دهن درون گل رنگ به رنگ
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۸۳)

همرنگ لاله: به رنگ لاله. کنایه از رنگ سرخ است.

جان را نشنیدم که بود رنگ، ولی جانش هم‌رنگ یکی لاله که در لاله ستانست
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸)

زبان ادبی و بلاغی رنگ در رنگ‌ها، در ارتباطات غیرکلامی

رنگ‌های شعری، بازتاب انگیزه‌های درونی آنهاست و از ذهن شاعر گزارش می‌دهند. رودکی و منوچهری، شاعرانی زیباپسند هستند و در جستجوی زیبایی، به هر گوشه‌ای سر می‌زند. کاربرد رنگ در اشعار آنها و آنچه این رنگ‌ها را به خاطر می‌آورند، بیانگر توجه آنها به زیباآفرینی به واسطه رنگ است. آنها در راستای آفرینش هنری خود، در توصیف مناظر طبیعی و انطباق آن با وضع روح و روان انسان‌ها، تصاویر و تعابیر و ترکیبات بدیع و نغزی را در اشعارشان آفریده‌اند. رودکی و منوچهری، در برخی موارد هم، با ذکر رنگ اشیاء و اجسام، خود موصوف و اشیاء را اراده می‌کنند. در زیر به چند نمونه از کاربردهای هنری و ادبی رنگ‌های متنوع اشاره می‌کنیم.

بنفش: به رنگ بنفش، بنفشه رنگ، کبودرنگ، نیلگون، تیره و تار. و نیز مجازاً، گل بنفشه را هم گویند. برای بیان رنگ رخ، هوا و زمین و... به کار می‌رود.

بنفشهای طری خیل خیل بر سر کوه چو آتشی که بر گوگرد بر دوید کبود
(رودکی، ۱۳۷۳: ۸۲)

تیره: تاریک، سیاه - فام، تار و مظلم، ظلمانی، مکذّر، مجازاً گِل‌لود، نابسامان، آشفته، ناخوشایند، درشت و سخت و... به کار می‌رود.

چرخ بزرگوار یکی لشکری بکرد لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب
(رودکی، ۱۳۷۳: ۶۸)

ابر تیره جز ابر بهاری نبارد او همه دیبا به تخت و زر به انبان
(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۰۲)

بر چنین اسبی چنین دشتی گذارم در شبی تیره چو روز قصاص و تنگ چون روز محن

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۷۶)

سرنگونسار ز شرم و رخ تیره ز گناه هر یکی با شکم حامل و پُر ماز لبی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۵۹)

چون اندرو رسی به شب تیره سیاه زین آتشی بلند برافروز زروار

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۱)

بریدم شب تیره و روز روشن ابا رنج بسیار و بس ناتوانی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۹)

- تیره شب را روز کردن: شب تاریک و ظلمانی و سیاه را چون روز، روشن و نورانی کردن.

نور رایش تیره شب را روز نورانی کند دودِ خشمش روزِ روشن را شبِ یلدا کند

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۵)

- تیره شب شدن روز: روز روشن و نورانی، چون شب، تاریک و ظلمانی شدن.

تاریک شد از مهرِ دل افروزم روز شد تیره شب از آه جگر سوزم روز

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۲۸)

- تیره گردیدن: تیره گشتن، تیره شدن، تاریک و سیاه و ظلمانی گردیدن. کنایه از ضایع و تباه گردیدن.

که هر گه که تیره بگردد جهان بسوزد چو دوزخ شود باد ران

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۷۵)

- تیره گون شدن: سیاه فام، مظلم، مکدر و تاریک شدن، خاموش شدن، افول و غروب کردن.

بدانگهی که هور، تیره گون شود چو روی عاشقان شود ضیای او

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸۴)

- رخ تیره: چهره سیاه و تاریک. کنایه از نهایت شرمندگی و خجالت است.

سر نگونسار ز شرم و رخ تیره ز گناه هر یکی با شکم حامل و پُرمال لبی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۵۳)

- کالبد تیره: پیکر، جسم، تن و قالب سیاه و تیره، کنایه از تن و جسم مادی و خاکی که بعد

از مرگ به واسطه سنخیت آن با خاک، به اصل و مادر خود یعنی به خاک تیره برمی‌گردد.

جان گرامی به پدر باز داد کالبد تیره به مادر سپرد

(رودکی، ۱۳۷۳:۷۷)

- ملک تیره و تاری: سرزمین تیره و تاریک، سرزمین آشفته و ویران و بی ارزش و بی

اعتبار. رک. تیره.

فرّ بدو یافت مُلک تیره و تاری عدن بدو گشت تیر گیتی ویران

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۰۱)

زرد: هر چیز به رنگ طلا و لیمو یا زعفرانی. مجازاً، نشانه ضعف، ناتوانی، بیماری، تقلیل

قوا، غم، اندوه و غصه است. برای بیان رنگ نور و اشعه خورشید و... به کار می‌رود.

دست و کف و پای پیران پُر کلخج ریش پیران، زرد از بس دود نخج

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۵۹)

چون بچه کبوتر، متقار سخت کرد هموار کرد پر و بیوگند موی زرد

(رودکی، ۱۳۷۳:۷۶)

یک نیمه رخس زرد و دگر نیمه رخس سرخ این را هیجان دم و آن را یرقان است

(منوچهری، ۱۳۴۷:۸)

هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن

(منوچهری، ۱۳۴۷:۷۱)

باز در زلفِ بنفشه حرکات افکندند دهن زرد خجسته به عبیر آگندند

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۶)

نار مانند یکی سفرگک دیبا آستر، دیبه زرد، ابره آن حمرا
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۹۸)

جای جای بیچه تابان چون ژهره و ماه بیچه سرخ، چو خون و بچه زرد، چو کاه
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۵۹)

اندر شکم او خود بیچه را بسترکی زرد کرده ست و بدو در ز سر بیچه نشان است
(منوچهری، ۱۳۴۷:۸)

- زرد کردن دو رخ: رنگ پریده گشتن، زردگونه شدن رخ و روی. کنایه از رنجور و نگران و شرمسار و غمگین و ترسیدن و... است.

شبگیر نبینی که خجسته به چه درد است کرده دو رخان زرد و بُر و پُرچین کردست
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۷)

- معصفر: رنگ کرده به عُصفر، رنگ کرده به زرد و یا سرخ.

تا گرد دشتها همه بشکفت لاله ها چون در زده به آب معصفر غلاله ها
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۰۸)

تا گل خیری بود چون روی معصفر تا تن سنبل بود چو زلف مجعد
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸)

- معصفر سوده: آغشته و اندوده با رنگ سرخ.

وان گل سوسن ماننده جامی زلین ریخته معصفر سوده میان لبنا
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲)

- معصفرگون: سرخ، قرمز رنگ و نیز زعفرانی به رنگ زرد.

سرخ خفچه نگر از سرخ بید معصفرگون، پوشش او خود سفید
(رودکی، ۱۳۷۶:۱۶۱)

سبز: هر چیز که رنگ آن مانند رنگِ علف و برگ‌های درخت در فصل بهار باشد، خضراء، اخضر. گاهی به کبودی و زنگار نیز می‌گویند. در ساختارِ تصویر خیمه‌ها، لباس، بستر، پوشش، روی و... جایگاه خاص دارد.

از مهر او ندارم بی خنده کام و لب تا سرو سبز باشد و بار آورد پده
(رودکی، ۱۳۷۶:۱۴۶)

با کام خشک و با جگر تفته در گذر ایدون که در سراسر این سبز گلستان
(رودکی، ۱۳۷۶:۱۰۵)

گیسو در بسته بیست بیست به گیسو گیسوشان سبز و گیسو از زانو
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۶۴)

چون نگه کرد دخترکان بدان مادر پیر سبز بودند یکایک چه صغیر و چه کبیر
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۵۷)

سرو سماطی کشید بر دو لب جویبار چون دو رده چتر سبز در دو صف کارزار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۷۹)

یکی چون چتر زنگاری، دوم چون، سبز عماری سیم چون قامت حوری، چهارم نامه مانی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۳۳)

بوستانبانا امروز به بستان بده ای زیر آن گلبن چون سبز عماری شده ای
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۹۳)

بستد عمامه‌های خز از سبز ضیمران بشکست حقه‌های زر و در میوه دار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۰)

تا سرخ کند گردن، تا سبز کند روی سرخی نه به شنگرفش و سبزی نه به زنگار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۷۶)

بر گرد رخس بر، نقطی چند ز بسند و ندر دم او سبز جلیلی ز زمرد
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۹)

- سبز حریر: پارچه ابریشمین و دیبای منقش لطیف نازک که سبز رنگ است.
کردشان مادر بستر همه از سبز حریر نه خورش داد مر آن بچگان را و نه شیر
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۵۷)

- سبز فام: سبزرنگ. به رنگ سبز.
این به رنگ سبز کرده پای‌ها را سبز فام وان به مشک ناب کرده چنگ‌ها را مشکبار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۸)

- سبز قبا: حریر یا پوششی مانند پر، گیاه، برگ و... که به رنگ سبز باشد.
هر طوطیکی سبز قبایی دارد هر طوطیکی دراز پایی دارد
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۳)

سرو را سبز قبایی به میان در بندند بر سرِ نرگس‌تر سازند از زر کلاه
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۶)

- سبز گشتن: شاداب و خرّم و شادان گشتن. سرسبز شدن.
کآفتاب آید به بخشش زی بره بر سرِ نرگس‌تر سازند از زر کلاه
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۶)

- سبزگون: به گونه سبز، به رنگ سبز، سبزرنگ.
لاله سوی جویبار لشکر بیرون زده ست خیمه او سبز گون، خرگه او آتشین
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۰)

- پرند سبز: جامه ابریشمین زیبای بی نقش و ساده سبز رنگ. کنایه از زمین سرسبز و باطراوت.

و گشته زین پرند سبز شاخ بید بنساله چنان چون اشکِ مهجوران نشسته ژاله بر لاله
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۰۹)

- پرنیان سبز: حریر منقش، دیبای چینی، پارچه ابریشمی گلدار، پرده نقاشی سبز رنگ. کنایه از برگ‌های سبزرنگ.

تاک رز بینی شده دینارگون پرنیان سبز او زنگارگون
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۶۶)

- دیبای سبزپوش: پوشش و حریری به رنگ سبز. کنایه از فراوانی و ازدیاد گل و گیاه، سرسبزی، خرمی و شادابی.

گرد آورم سپاهی دیبای سبزپوش زنجیرزلف و سروقد و سلسله عذار
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۱)

- سر کسی سبز بودن: کنایه از سلامت و شاداب بودن.

شاه را سر سبز باد و تن جوان تا به زمن شاعران آیدش از اقصای روم و حد چین
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸۰)

- سلب سبز: پوشش و پرده سبزرنگ. کنایه از شکوفه‌ها، گل‌ها، گیاهان و درختان سبز رنگ.

تا درین باغ و درین خان و درین مان مند دارم اندر سرشان سبز کشیده سلبی
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۵۸)

- عبقری سبز: نوعی از گسترده‌ی دیبانگارین، نیکو و نفیس که به رنگ سبز است. کنایه از برگ‌های سبز درختان که به صورت جامه نیکو بر رویشان گسترده‌اند.

کبکان دری غالیه در چشم کشیدند سروان سهی عبقری سبز خریدند
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۷۴)

سرخ: آتشی، ارغوانی، جگری، قرمز. برای بیان رنگ زمین، هوا، عقیق، تاج سر خروس، یاقوت، گهر، کلاه بلبل، کباب، شبرم، بیرم، گهر، زر، انار، و... به کار می‌رود.

کبکان دری غالیه در چشم کشیدند سروان سهی عبقری سبز خریدند
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۷۴)

چند ازو سرخ چون عقیق یمانی چند ازو لعل چون نگین بدخشان
(رودکی، ۱۳۷۶:۹۹)

سرخ خفچه نگر از سرخ بید معصفرگون، پوشش او خود سپید
(رودکی، ۱۳۷۶:۱۶۱)

هر یک بر سر بساک مورد نهاده روش می‌سرخ و زلف و جعدش ریحان
(رودکی، ۱۳۷۶:۱۰۰)

تیر از بس که زد به دشمن کوس سرخ شد همچون لالکای خروس
(رودکی، ۱۳۷۶:۱۸۰)

یک نیمه رخس زرد و دگر نیمه رخس سرخ این را هیجان دم و آن یرقان است
(منوچهری، ۱۳۴۷:۸)

این چو روی سرخ گشته از سر دندان کبود وان چو روی زرد گشته به روی از مزگان نثار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۸)

فرق برو سینه سوز و دیده دوز و مغز ریز دربار و مشکسای و زرد چهر و سرخ رنگ
(منوچهری، ۱۳۴۷:۵۱)

بر شاخ نار اشکفه سرخ شاخ نار چون از عقیق نرگسدانی بود صغیر
(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۴)

گر خاک، بدان دست یک استیر بگیرد گوگرد کند سرخ، همه وادی و کهسار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۵۳)

تا سرخ کند گردن، تا سبز کند روی سرخی نه به شنگرفش سبزی نه به زنگار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۷۶)

- آن قطره باران که فرو بارد شبگیر بر طرف چمن بر دو رخ سرخ گلِ نار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۷)
- پیراهنکی برید و شلواری از بیرم سرخ و از گل حمری
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۰۸)
- دو رویه گل چو دایره از سرخ دیبه است چون پشت او به رشته زرین بیازنی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۲۹)
- وز بهر آن که روی بود سرخ خوبتر گلنار روی خویش مورد کند همی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۱۵)
- از لاله و بنفشه همه کوهسار و دشت سرخ و سپید گشت چو دیبای پای رشت
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۰۷)
- هوا به رنگ نیلگون یکی قبا شهاب، بند سرخ بر قبای او
(منوچهری، ۱۳۴۷:۸۴)
- در لاله زار، لاله نعمان سرخ روی خالی ز مشک و غالبه بر خد کند همی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۱۴)
- بفروزیم همی آتش رز گسترانیم بر او سرخ کباب
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۱۵)
- وان گل نار به کردار کفی شبرم سرخ بسته اندر بن او لختی مشک ختنا
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲)
- با صد هزار جام می سرخ مشکبوی با صد هزار برگ گل سرخ کامگار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۱)
- شبی دراز، می سرخ من گرفته به چنگ میی بسان عقیق و گداخته چون زنگ
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۲۳)
- سال سیصد سرخ می خور، سال سیصد زرد می لعل می الفین شهر والعصیر الفی سنه
(منوچهری، ۱۳۴۷:۸۸)

سمن سرخ بسان دو لب طوطی نر که زبانش بود از زر زده در دهن
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲)

بگسارم به صبح اندر زین سرخ شراب که همش گونه گل بینم و هم بوی گلاب
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۶۲)

درفکنند سرخ مُل به رطل دو گوشه روشن گردد جهان ز گوشه بگوشه
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۶۶)

بر برگ سپید یاسمین تر بر ریخت قرابه می حمری
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۰۹)

جای جای بچه تابان چون زهره و ماه بچه سرخ چون خون و بچه زرد چو کاه
(منوچهری ۱۳۴۷:۱۵۹)

- سرخ بید: نوعی از درخت بید، بعضی گویند بید موله است که بید معنون باشد.

سرخ خفچه نگر از سرخ بید معصفرگون، پوشش او خود سفید
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۶۱)

- سرخ ترین آب: آب سرخ، کنایه از شراب و می سرخ است.

من روزه بدین سرخ ترین آب گشایم زان سرخ ترین آب رهی را ده و مسته
(منوچهری، ۱۳۴۷:۸۸)

- سرخ رو شدن: چهره و رخسار به رنگ سرخ درآمدن، کنایه از سعادت‌مندی و شادابی.

کسی را که باشد به دل مهر حیدر شود سرخ رو در دو گیتی به آور
(رودکی، ۱۳۷۳:۸۶)

- سرخ گل: گل سرخ. ر.ک. گل سرخ.

زرد گلان، شمع برافروختند سرخ گلان یاقوت اندوختند

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۷۰)

بر لاله کند سرخ گل افسوس همی نرگس گل را دست، دهد بوس همی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۲)

هر باز به زیر چنگ ماغی دارد هر سرخ گل از بید جناغی دارد

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۳)

- از نقاب سرخ روی نمودن: چهره و سیمای سرخ رنگ خود را آشکار کردن.

گل شکفت و لاله بنمود از نقاب سرخ، روی آن ز عنبر برد بوی و این ز گوهر برد رنگ

(منوچهری ۱۳۴۷:۲۲۲)

- بیرم حمرا: نوعی پارچه نخی نازک و باریک که به رنگ سرخ است. در اینجا استعاره از

گلبرگ‌های سرخ گل نار است.

گویی به مثل بیضه کافورِ ریاحی بر بیرم حمرا بپراکنده است عطار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۷)

- زر سرخ: طلا و زر سرخ رنگ. رنگ زرد و نیز سرخ آن مد نظر است.

نارنج چون دو کفه سیمین ترازو هر دو ز زر سرخ طلی کرده برون سو

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۸)

- زنگیان سرخ دهان سیاهکار: کنایه از کلاغ سیاه رنگ که منقار و دهانشان به رنگ سرخ

است.

زین خواجگان پنبه قبای سپید پر زین زنگیان سرخ دهان سیاهکار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۷)

- کله سرخ: سر و تاجی که رنگ آن سرخ و قرمز است.

با عندلیبکان کله سرخ چنگ زن با یاسمینکان بسد روی مشک بار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۲)

- گل حمری: گل سرخ. ر.ک. گل سرخ.

پیراهنکی برید و شلواری از بیرم سرخ و از گل حمری

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۰۸)

- گل سرخ: هر گلی که به رنگ سرخ باشد. گل سرخ که آن هم انواعی دارد: ورد احمر، سوری، گل محمدی و...

ای از گل سرخ، رنگ بر بوده و بوم رنگ از پی رخ ربوده بو از پی مو
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۲۳)

گرد گل سرخ اندر خطی بکشیدی تا خلق جهان را بفکندی به خلالوش
(رودکی، ۱۳۷۶: ۹۳)

ورش ببویی گمان بری که گل سرخ بوی بدو داد و مشک و عنبر با بان
(رودکی، ۱۳۷۶: ۹۹)

زلفت دیدم سر از چمان پیچیده وندر گل سرخ، ارغوان پیچیده
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۲۳)

ماه تمام است روی دلبرک من وز دو گل سرخ، اندرو پر گاله
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۴۸)

چون گل سرخ از میان پیلگوش یا چو زرین گوشوار از خواب گوش
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۶۳)

روی گل سرخ بیاراستند زلفک شمشاد بیاراستند
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۶۹)

با صد هزار جام می سرخ مشکبوی با صد هزار برگ گل سرخ کامگار
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۱)

وان قطره باران که برافتد به گل سرخ چون اشک عروسی است برافتاده به رخسار
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۷)

فروکشید گل سرخ روی بند از روی برآورید گل مشکبوی سر ز تراس
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۴۵)

باد خوشبوی دهد نرگس را مژده همی که گلِ سرخ به در آمد از پرده همی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۸)

گلِ زرد و گلِ دورو، گلِ سرخ و گلِ نسرين زرد داغ دادستند مارا خط استغنی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۳۲)

از سمن و مشک و بید باغ شراعت کند وز گلِ سرخ و سپید شاخ صواعت کند

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۱)

گلِ سرخ و پر تیهو، گلِ زرد و پر نارو به شعر و عشق این هر دو، کنند این هر دو تا دعوی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۳۳)

- گلِ سرخ ارغوان: گلِ ارغوانی، گلِ سرخ رنگ. استعاره از چهره سرخ رنگ محبوب و معشوق.

زلفت دیدم سر از چمان پیچیده و ندر گلِ سرخ ارغوان پیچیده

(رودکی، ۱۳۷۶:۱۲۳)

- گوهر سرخ: گهر سرخ، هر سنگ و چیزی همچو الماس، یاقوت، لعل و امثال آن که سرخ باشد.

ور به بلور اندرون ببینی گویی گوهر سرخست به کف موسی عمران

(رودکی، ۱۳۷۶:۹۹)

لختی گهر سرخ در آن حقه نهاده توتو سلب زرد بر آن روی فتاده

(منوچهری، ۱۳۷۶:۱۴۸)

- یاقوت سرخ: گونه‌ای یاقوت که دارای رنگ قرمز شفاف و خوشرنگی است. سرخی

بسیار و شفاف را به آن نسبت می‌دهند.

چون بنشیند تمام و صافی گردد گونه یاقوتِ سرخ گیرد و مرجان

(رودکی، ۱۳۷۶:۹۹)

بزرگان جهان چون بند گردن تو چون یاقوتِ سرخ اندر میانه

(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۴۸)

سفید، سپید: اسپید، اسفید، سفید، سپید که نقیض سیاه باشد، رنگ روشنی‌هاست. به معنای روشن نیز در فرهنگ‌ها آمده است. برای رنگ پوشش، لباس، روی، گل، برف و... به کار می‌رود.

سرخ‌ی خفچه نگر، از سرخ بید معصفرگون، پوشش او خود سپید

(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۶۱)

گل صد برگ و مشک و عنبر و سیب یاسمین سپید و مورد بزیب

(رودکی، ۱۳۷۶: ۶۹)

تن خنگ بید، ار چه باشد سپید به تری و نرمی نباشد چو بید

(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۷۳)

گویی بط سپید، جامه به صابون زده ست کبک دری، ساقها در قلع خون زده ست

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۸۰)

بر برگ سپید یاسمین تر بر ریخت قرابه می‌حمری

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۰۹)

همی آمدند از هوا خرد خرد به نور سپید اندر آن دختران

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۶)

از لاله و بنفشه همه کوهسار و دشت سرخ و سپید گشت چو دیبای پای رشت

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۰۷)

سپید برف بر آمد به کوهسار سیاه و چون درون شد آن سرو بوستان آرای

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

از سمن و مشک و بید، باغ شراعت کند وز گل سرخ و سپید شاخ صواعت کند

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۸۱)

آن سوسن سپید شکفته به باغ در یک شاخ او ز سیم و دگر شاخ او ز زر

(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۰۸)

برگ گل سپید به مانند عبقری برگ گل دو رنگ به کردارِ جعفری

(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۰۸)

- سپید سیم: سیم سپید، مقابل سیم زرد در تار و غیره. کنایه از معشوق زبهاروی که مانند نقره سپید رنگ است. ر.ک. سیم.

نیبذ تلخ چه انگوری و چه میویزی سپید سیم چه با سکه و چه بی سکه

(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۲۷)

- سپید سیم رده: یک رده یا یک صف از سیم سپید، کنایه از دندان‌های به رنگ سپید.

سپید سیم رده بود، دُر و مرجان بود ستاره سحری بود و قطره باران بود

(رودکی، ۱۳۷۶:۸۲)

- سپیدرگ: دستارچه را گویند، ظاهراً به علت رنگ سپید آن.

ای طرفه خوبان من، ای شهره ری لب را به سپیدرگ بکن پاک از می

(رودکی، ۱۳۷۶:۱۲۴)

- خواجهگان پنبه قبای سپید پر: کنایه از برف سفید رنگ.

زین خواجهگان پنبه قبای سپید پر زین زنگیان سرخ دهان سیاهکار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۰)

- دخترِ بر سپید: دختری که تنش به رنگ سپید است. پوستش به سفید رنگ است. کنایه از ابر سپید رنگ آماده باریدن.

همی زاد این دخترِ بر سپید پسر همچو فرتوت پنبه سران

(منوچهری، ۱۳۴۷:۶۶)

- موی سر کسی سپید گشتن: کنایه از فرا رسیدن پیری و سپری شدن دوره جوانی.

مادرتان پیر گشت و پشت به خم کرد موی سر او سپید گشت و رخس زرد

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۶۵)

سیاه: مقابل سفید. اسود، تیره، تاریک، سیاه_فام، تار و مظلم، ظلمانی، مکدر. برای بیان رنگ اسب، علم، هوا و... به کار می رود.

باد علمدار شد، ابر علم شد سیاه برق چنان چون ز زر یک دو طراز علم
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۹)

شد روشنی از روز و سیاهی ز شبم اکنون نه شبم شبست و نه روزم روز
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۲۸)

- سیاه شدن: محو شدن، سترده شدن.

که بر تخته بر سیاه شود نام که فرغول برنتابد آن روز
(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۰۸)

- سیاهکاری: کدورت، دشمنی.

یا باش دشمن من یا دوست باش و یحک نه دوستی نه دشمن اینت سیاه کاری
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۰۰)

- زاغِ سیاه: زاغ به داشتن پرهای سیاه و درخشان معروف است.

چوک ز شاخ درخت خویشتن آویخته زاغِ سیه پر و بال غالیه آمیخته
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۷۹)

- مطرد سیاه: علم، درفش و رایت که به رنگ سیاه است. کنایه از ابر تیره و تار است.

ابر بهار باز کند مطرد سیاه هر گه که روی خویش به راود کند همی
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱)

زبان ادبی و بلاغی رنگ در رنگ‌های اشیاء و موجودات، در ارتباطات غیرکلامی

رودکی و منوچهری از رنگ‌های اشیاء و موجودات نمادین آن رنگ، در ترکیبات ادبی، هنری و دستوری بهره می‌جویند. آنها در بسیاری از موارد برای رنگ‌هایی نظیر سرخ، سیاه، سبز

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

و... از اجسام و اشیایی که به آن رنگ شناخته شده و یا نماد آن رنگ هستند، استفاده می‌کنند. مثلاً با ذکر بیجاده و عقیق، رنگ سرخ را اراده می‌کنند، با سیم، رنگ سفید را نشان می‌دهند، از خلنگ، لاجورد، کافور و... رنگ‌های مورد نظر آن را اراده می‌کنند.

- آبگون: به رنگ آب، آبی، و نیز کبود، ازرق.

تا برآید لخت لخت از کوه میغِ ماغگون آسمان آبگون از زنگ او گردد، خلنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۳)

زان می‌عنا بگون در قدح آبگون ساقی مهتابگون، ترکی حورا نژاد

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۰)

- آبگون قرطاس: کاغذی که به رنگ آبی است. کنایه از آسمان و فلک و چرخ نیلی و آبی رنگ.

نگاه کن به نوروز چون شده ست جهان چو کارنامه مانی در آبگون قرطاس

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۴۵)

ارغوانی کردن: خونین و به رنگ سرخ درآوردن. در این بیت کنایه از ریختن خون زیاد است.

چو شمشیر تو رنگرز من ندیدم که ریگ سیه را کند ارغوانی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۸)

- ارغوانی گشتن: به رنگ ارغوان شدن. به رنگ سرخ در آمدن. سرخ شدن.

نوبهار از خوید و گل آراست گیتی رنگ رنگ ارغوانی گشت خاک و پرنیانی گشت سنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۲۲)

بادرنگ، باده رنگ: .. به رنگ می، سرخ رنگ همچون باده. برای نمودن رنگ رخساره، پارچه و ...

ماه فروردین به گل چم، ماه دی بر بادرنگ مهرگان بر نرگس و فصل دگر بر سوسنه

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸۸)

بین که دیباباف رومی در میان کارگاه دیبھی دارد به کار اندر، به رنگ بادرنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۰)

برف: برای نمودن رنگ سفید مو..

سپید برف، بر آمد به کوهسار سیاه و چون درون شد آن سرو بوستان آرای

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

سواد شب، به وقت صبح بر من همی گشت از بیاض برف مشکل

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۶)

*بسدین: قرمز رنگ، به رنگ بسد.

از آن کوزابری بازکردار کلفتش بسدین و تنش زرین

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۴۵)

- بسد روی: روی و رخساری به رنگ بسد و سرخ، رخسار سرخ گون.

با عدلیکان کله سرخ چنگزن با یاسمینکان بسد روی مشکبار

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۲)

*بیجاده: برای بیان رنگ سرخی لب و می و... به کار می رود.

وان نار به کردار یکی حقه ساده بیجاده همه رنگ بدان حقه بداده

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۴۸)

بزد اندر خم جام و قدح ساده بر کشید از خم آن چو بیجاده

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۰۵)

- بیجاده عارض: چهره‌ای به رنگ بیجاده و سرخ.

بینی آن بیجاده عارض لعبت حمری قبای سنبلش چون پر طوطی، روی چون فر همای

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۲۲)

- بیجاده گون: به رنگ بیجاده، سرخ، یاقوتی رنگ.

گلنار، همچو درزی استاد برکشید قواره حریر، ز بیجاده گون حیر

(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۴)

- بیجاده لعل: لعل بیجاده، لعل سرخ رنگ. لعلی که به رنگ سرخ است. لعلی که بسیار سرخ است. نیز ر.ک. بیجاده. ر.ک. لعل.

شده زهره، مانند یاقوت سرخی شده مشتری همچو بیجاده لعلی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۲)

*بیضه کافور: بیضه و تخم سفید و درخشان. تخم سفید و درخشانی که به رنگ کافور سپید است. استعاره از قطره زلال و درخشان باران و برف است.

گویی به مثل بیضه کافور ریاحی بر بیرم حمرا پیراکنده است عطار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۷)

آبی چو یکی کیسگی از خز زردست در کیسه یکی بیضه کافور کلانست

(منوچهری، ۱۳۴۷:۷)

پرنیان: رنگارنگ، منقش، پُرنقش، هر چیز منقش را بدان مانند کنند.

تاک رز بینی شده دینارگون پرنیان سبز او زنگارگون

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۶۶)

ریگ آمو و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۱۳)

آمد این نو بهار توبه شکن پرنیان گشت باغ و برزن و کوی

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۵۲)

پشت پلنگ: پشت پلنگ، خال‌های سیاه دارد. پشت پلنگ برای بیان رنگ هوا و... به کارمی

رود.

از سبزه زمین بساط بوقلمون وز میغ هوا به صورت پشت پلنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۲)

پنبه: رنگ پنبه مد نظر است. برای سفیدی سر، تن و... به کار می رود.

همی زاد این دختر بر سپید پسر همچو فرتوت پنبه سران

(منوچهری، ۱۳۴۷:۶۶)

خز خز کبود: به رنگ خز کبود. خز و لباس و پوشش که رنگ کبود و تیره دارد.

کبک پوشیده به تن پیرهن خز کبود کرده با قیر مسلسل دو بر پیرهن

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱)

خلنگ: دورنگ، ابلق سیاه و سفید.

تا برآید لخت لخت از کوه میغِ ماغگون آسمانِ آبگون از رنگ او گردد، خلنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷:۵۳)

خون: برای بیان سرخی چشم، رو، می و... به کار می رود.

گویی بط سپید جام به صابون زده ست کبک دری ساقها در قدح خون زده است

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۰)

دیبا: حریر منقش و رنگارنگ را گویند. برای بیان لطافت و زیبایی و رنگارنگی دشت و

جهان و رخ و... به کار می رود.

ابر آذاری چمنها را پر از حورا کند باغ پر گلبن کند، گلبن پر از دیبا کند

(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۴)

شد آن زمانه که رویش بسان دیبا بود شد آن زمانه که مویش بسان قطران بود

(رودکی، ۱۳۷۳:۸۳)

دینارگون: به رنگ دینار، زرین و طلایی رنگ.

تاک رز بینی شده دینارگون پرنیان سبز او زنگارگون

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۶۶)

- گونه دینار: دینارگونه. به رنگ دینار، زرین و طلایی رنگ. ر.ک. دینارگون.

رخسارکتان گونه دینار گرفته زهدانکتان بچه بسیار گرفته

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۵۰)

زبرجد: رنگ زرد یا سبز را به آن نسبت می‌دهند.

بر سر عصابه زر رومی کند همی در بر لباده ای ز زبرجد کند همی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۵)

وان برگ‌های بید تو گویی کسی به قصد پیکان‌های پهن زبرجد کند همی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۴)

بر سر عصابه سر بند زر رومی کند همی در بر لباده ای ز زبرجد کند همی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۵)

- زبرجد گون: مانند زبرجد، زبرجدی رنگ، زبرجد فام.

یا همچو زبرجد گون یک رشته سوزن اندر سر سوزن یک لوء لوء شهوار

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۷)

زر: رنگ زرد و طلایی و نیز رنگ سفید و سرخ را به آن نسبت می‌دهند.

اشک تو چون دُرّ که بگذاری و بر ریزی به زر اشک من چون ریخته بر زر همی برگ سمن

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۷۱)

نرگس بسان حلقه زنجیر زر نگر کاندر میان حلقه زرین وتد بود

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۶)

باد علمدار شد، ابر علم شد سیاه برق چنان چون ز زر یک دو طراز علم

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۹)

سمن سرخ بسان دو لب طوطی نر که زبانش بود از زر زده در دهنا

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱)

نرگس همی در باغ در، چون صورتی از سیم و زر وان شاخه‌های موردتر چون گیسوی پرغالبه

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۹۰)

دست، سوی جام می، پای سوی تخت زر چشم، سوی روی خوب، گوش سوی زیر و بم

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۲)

نزادند چونین پسر مادران

جز این ابر و جز مادر زال زر (منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۶)

- زران‌دود: زرنگار و اندود شده از زر، مجازاً زردرنگ و زرفام.

چون ز گردون بر ازین سلسله زران‌دود قرص خورشید فرو خفته نگونسار بود

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۱۹)

- زر جعفری: زر خالص و تمام عیار. طلای تمام عیار. رنگ زرد وسط گل نرگس مد نظر است.

نرگس بسان کفه سیمین ترازوی است چون زر جعفری به میانش درافکنی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۲۹)

- زر ده دهی: زر خالص و تمام عیار. طلای تمام عیار. رنگ زرد آن مد نظر است.

یا چو سیم اندوده شش ماه بدیع حلقه حلقه گرد زر ده دهی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۱)

- زر رومی: نوعی از زرخالص. رنگ زرد آن مد نظر است.

بر سر عصابه زر رومی کند همی در بر لباده ای ز زبرجد کند همی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۵)

- زر ساو: طلای خالصی که شکسته و ریزریز شده باشد، براده زر. رنگ زرد آن مد نظر است.

چو حورانند نرگس‌ها همه سیمین طبق بر سر نهاده بر طبق‌ها بر ز زر ساو ساغرها

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۵)

- زر هریوه: مسکوک یا طلای خالص منسوب به هرات که به رنگ زرد است. رنگ زرد آن مد نظر است.

چراغی گرفتم چنانچون بود ز زر هریوه سر خنجری

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۴۴)

زرین: آنچه مانند زر باشد. زرینه، منسوب به زر، آنچه از زر ساخته شده باشد. زری.

طلایی. به رنگ زر و طلا. زردرنگ. و نیز در معنای رنگ سفید و سرخ نیز کاربرد دارد. رنگ

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

زرد و سرخ را به آن نسبت می‌دهند.

ز عود و چندن او را آستانه درش سیمین و زرین پالکانه
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۴۵)

جام زرین و فرش‌های نو آیین شهره ریاحین و تخت‌های فراوان
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۰۰)

گرفت آب کاشه ز سرمای سخت چو زرین ورق گشت برگ درخت
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۷۱)

ازان کوز ابری، باز کردار کلفتش بسدین و تنش زرین
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۴۵)

هر آن که خاتم ملح تو کرد در انگشت سر از دریچه رنگین برون کند زرین
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۴۴)

با سرمه دان زرین، ماند خجسته راست کرده به جای سرمه بدان سرمه دان عبیر
(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۴)

این، چنان زرین نمکدان بر بلورین مانده وان، چنانچون در غلاف زر سیمین، گوشخار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۸)

نرگس بسان حلقه زنجیر زر نگر کاندرا میان حلقه زرین وتد بود
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۶)

عواید چو یک خوشه انگور زرین و یا چون مرصع به یاقوت رطلی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۳)

این چو زرین چشم، بر روی بسته سیمین چشمبند وان چو سیمین گوش، اندر گوش زرین گوشوار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۸)

تا آفتاب چرخ چو زرین سپر بود تا خاک زیر باشد و گردون زیر بود
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۱۳)

زرین سرکی فراز هر گردن شش گوش بر او ز سیم هل تدری؟

- (منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۰۹)
- یا چو زرین شجری در شده اطراف شجر که بر او بر ثمر از لؤلؤ شهور بود
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۱۹)
- از میان خانه کعبه فروآویختند شعر نیکو را به زرین سلسله پیش عزى
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۳۹)
- چون که زرین قدحی، بر کف سیمین صنمی یا درخشنده چراغی به میان پرنا
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲)
- ز یخ گشته شمرها همچو سیمین طبقها بر سر زرین مراجل
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۶)
- نرگس تازه، میانِ مرغزار همچو در سیمین زنج زرین چهی
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۱۱)
- پادشاهی که به رومش در صاحب خبران پیش او صف سماطین زده زرین کمران
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۹۰)
- بیار ساقی، زرین نبید و سیمین کاس به باده حرمت و قدر بهار را بشناسی
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۴۵)
- کامکاری کو چو خشم خویشان راند به روم طوق زرین را کند بر گردن قیصر درای
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۲۲)
- چنان دو کفه زرین ترازو که این کفه شود زان کفه مایل
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۴)

- حقه‌های زر: گل‌های زرد رنگ که به شکل صندوقچه‌های طلا است. کنایه از دانه‌های انگور و درخت میوه دار.

بستد عمامه‌های خز از سبز ضیمران بشکست حقه‌های زر و دَر میوه دار

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۰)

- سلسله زران‌دود: زنجیر اندود شده به زر، زنجیر زرد رنگ و طلایی مدنظر است. کنایه از شعله‌های آتش و پیچیده در دود.

چون ز گردون بر ازین سلسله زران‌دود قرص خورشید فرو خفته نگون‌سار بود

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۱۹)

- کلاه از زر: کلاهی از جنس و به رنگ زر. کلاه طلایی و زردرنگ. کنایه از شکوفه زرد رنگ.

سرو را سبز قبایی به میان در بندند بر سرِ نرگس‌تر سازند از زر کلاه

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۸۶)

بر فرق سر نرگس از زر کلاه بر فرق سر چکاوک یک مشت گیاه

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۸۴)

- زرین شدن: به رنگ زر درآمدن. سخت زرد شدن. کنایه از ضعیف و ناتوان شدن.

خود غم دندان به که توانم گفتن؟ زرین گشتم، برون سیمین دندان

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۴۳)

زنگ: سبزی، تیرگی، سیاهی، کبودی، کدری و نیلگونی و ... به آن نسبت می‌دهند. در معنای گرفتگی، بدی، زشتی، کدورت و ... نیز آمده است.

گر کند یاری مرا به غم عشق آن صنم بتواند زدود زین دلم غم خواره زنگ غم

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۴۰)

شبی دراز می‌سرخ من گرفته به چنگ میی بسان عقیق و گداخته چو زنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۲۳)

دستش هرگاه گشاینده باد رایش هر زنگ زداینده باد

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۷۳)

گاه سوی روی روم شو گاه به سوی زنگ شو روی معشوق تو رومست و سیه زلفش چو زنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷:۵۳)

زنگ مشرق همه به سیاست بزوددی زنگ مغرب همه به سیاست بزدایی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۹۸)

گلنار چو مریخ و گل زرد چو ماه شمشاد چو زنگار و می‌لعل چو زنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۴)

خوش بود بر هر سماعی می‌و لیکن مهرگان بر سماع چنگ خوشتر باده روشن چو زنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷:۵۱)

زنگار: به رنگ سبز، زنگار فام. سبز تیره مایل به سیاهی، کبود و نیلی. برای بیان رنگ دریا، هوا، دل و... به کار می‌رود.

تا سرخ کند گردن، تا سبز کند روی سرخی نه به شنگرفش و سبزی نه به زنگار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۷۶)

یکی چون چتر زنگاری، دوم چون سبز عماری سیم چون قامت حوری، چهارم نامه مانی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۳۳)

- زنگار فام: آنچه به رنگ زنگار باشد، زنگارگون، سبز رنگ. سبز تیره مایل به سیاهی، کبود و نیلی.

تاک رز بینی شده دینارگون پرنیان سبز او زنگارگون

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۶۶)

ساجگون: به رنگ ساج. تیره و کبود و سیاه و کدر.

کنار آبدان گشته به شاخ ارغوان حامل سحاب ساجگون گشته به طفل عاجگون حبلی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۳۳)

سیم: رنگ نقره ای و سفید را به آن نسبت می‌دهند. برای بیان سفیدی رنگ دندان، رخ، تن و... به کار می‌رود.

چون سیم درونست و چو دینار برونست آکنده بدان سیم درون لؤلؤ شهوار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۴۸)

نرگس همی در باغ در، چون صورتی از سیم‌وزر وان شاخه‌های موردتر چون گیسوی پرغالبه

(منوچهری، ۱۳۴۷:۹۱)

شاد باش و می‌ستان از ریدکان و ساقیان ساقیان سیم ساعد، ریدکان سیم ساق

(منوچهری، ۱۳۴۷:۴۹)

- سیمان‌دود: سیمان‌دوده، سیم‌آلود، هر چیز اندوده شده به نقره. آب نقره داده، به رنگ سپید. رنگ سپید و نقره ای را به آن نسبت می‌دهند.

یا چون سیم اندوده شش ماه بدیع حلقه حلقه گرد زر ده دهی

(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۱۱)

- سیم بناگوش: آن که بناگوش وی چون سیم سپید است. کنایه از زن جوان زیبا که بناگوش وی لطیف و چون سیم سپید است.

می دیرینه گساریم به فرعونی جام از کف سیم بناگوشی با کف خضیب

(منوچهری، ۱۳۴۷:۶)

سیم و زر: مجازاً رنگ سفید سیم و رنگ زرد زر را اراده کرده است. سپیدی و زردی را به سیم و زر نسبت می‌دهند.

نرگس همی در باغ در، چون صورتی از سیم و زر ان شاخه‌های موردتر چون گیسوی پرغالبه

(منوچهری، ۱۳۴۷:۹۱)

سیمین: ر.ک. سیم.

خود غم دندان به که توانم گفتن؟ زرین گشتم، برون سیمین دندان

(رودکی، ۱۳۷۳:۱۴۳)

این، چنان زرین نمکدان بر بلورین مائده وان، چنانچون در غلاف زر سیمین، گوشخار

(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۸)

- ز یخ گشته شمرها همچو سیمین طبقها بر سر زرین مراحل
(منوچهری، ۱۳۴۷:۵۶)
- بیار ساقی، زرین نبید و سیمین کاس به باده حرمت و قدر بهار را بشناسی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۴۵)
- نرگس تازه، میان مرغزار همچو در سیمین زنج زرین چهی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۱۱)
- این چو زرین چشم، بر روی بسته سیمین چشمبند
وان چو سیمین گوش، اندر گوش زرین گوشوار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۸)
- ز عود و چندن او را آستانه درش سیمین و زرین پالکانه
(رودکی، ۱۳۷۳:۱۴۵)
- چون که زرین قدحی، بر کف سیمین صمی یا درخشنده چراغی به میان پرنا
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲)

شنگرف: برای بیان رنگِ سرخِ خون، رخسار و... به کار می‌رود.

تا سرخ کند گردن، تا سبز کند روی سرخی نه به شنگرفش و سبزی نه به زنگار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۷۶)

طاووس: رنگ پره‌های مختلفِ دم طاووس. برای بیان رنگ‌های متنوعِ باغ، زمین و... به کار

می‌رود.

رفت سرما و بهار آمد چون طاووسی به سوی سبزه برون آمد هر محبوسی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۲۷)

دم هر طوطیکی چون ورق سوسن باز چو دسته سوسن دم هر طاووسی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۲۸)

بر دم هر طاووسی صد قمر و سی قمر بر پر هر کککی نه رقم و ده رقم

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۰)

عقیق: به رنگ عقیق و به رنگ سرخ. برای بیان سرخی لب، می، خال، اشک و... به کار می‌رود.

چشم ز غمت، به هر عقیقی که بسفت بر چهره هزار گل ز رازم بشکفت

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۱۸)

بر شاخ نار اشکفه سرخ شاخ نار چون از عقیق نرگسدانی بود صغیر

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۳۴)

شبی دراز، می سرخ من گرفته به چنگ میی بسان عقیق و گداخته چون زنگ

(منوچهری، ۲۲۳، ۱۳۴۷)

- عقیق گداخته: مهره سرخ رنگ عقیق که گداخته و ذوب شده باشد. رنگ سرخ را از آن

اراده کرده است.

زان عقیقین میی که هر که بدید از عقیق گداخته شناخت

(رودکی، ۱۳۷۳: ۷۰)

- عقیق یمانی: عقیق یمنی، عقیق سرخ رنگ.

چند ازو سرخ چون عقیق یمانی چند ازو لعل چون نگین بدخشان

(رودکی، ۱۳۷۳: ۹۹)

- عقیقین میی: میی که به رنگ عقیق، سرخ رنگ است.

زان عقیقین میی که هر که بدید از عقیق گداخته شناخت

(رودکی، ۱۳۷۳: ۷۰)

عنابی: به رنگ عناب. منسوب به عناب. رنگ سرخ را از آن اراده می‌کنند. برای بیان سرخی

شراب، مو، لباس و... به کار می‌رود.

آن چیست بر آن طبق همی تابد چون ملحم زیر شعر عنابی

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

- عنابگون: به رنگ عناب. سرخ رنگ. ر.ک. عنابی.

زان می عنابگون در قدح آبگون ساقی مهتابگون، ترکی حورا نژاد
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۰)

قیر: هر چیز سیاه، تیره، کدر و... را گویند. برای بیان سیاهی آب، روی، زمین، شب، هوا، مو و... به کار می‌رود.

بکب پوشیده به تن، پیرهن خز کبود کرده با قیر مسلسل دو بر پیرهن
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱)

کافور: هر چیز سفید را بدان نسبت می‌دهند. برای بیان سفیدی برف، ریش، مو و... به کار می‌رود. کنایه از سفیدی مو و پیری است.

گویی به مثل بیضه کافور ریاحی بر بیرم حمرا بپراکنده است عطار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۷)

گلنار: هر گل سرخ پرپر و آنچه که به رنگ و گلنار و سرخ باشد را گویند. به رنگ سرخ.

تا رخ گلنار تو، رخشنده گشت بر دل من ریخته، گلنار ناز
(منوچهری، ۱۳۴۷:۲۲۱)

شمشاد نگر بدان نکو زلفی گلنار نگر بدان نکو چهری
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۰۹)

لاله به شمشاد بر آمیختند ژاله به گلنار در آویختند
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۶۹)

وز بهر آنکه روی بود سرخ خویتر گلنار روی خویش، مورد کند همی
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۱۵)

تا تو گهی به زیر گل و گاه زیر بید گه زیر ارغوان و گهی زیر گلنار
(منوچهری، ۱۳۴۷:۳۲)

گلنار چو مریخ و گل زرد چو ماه شمشاد چو زنگار و می‌لعل چو زنگ
(منوچهری، ۱۳۴۷:۱۸۴)

گوگرد: رنگ سرخ و آتشی و زرد را به آن نسبت می‌دهند.

بنفش‌های طری خیل خیل بر سر کوه چو آتشی که بر گوگرد بر دوید کبود
(رودکی، ۱۳۷۳: ۸۲)

گر خاک، بدان دست یک استیر بگیرد گوگرد کند سرخ، همه وادی و کهسار
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۵۳)

*لاژورد، لاجورد: رنگ کبود، نیلی، سیاه و هر چیز تیره را بدان نسبت می‌دهند.

فلک چو لاجورد و دلو او چاه دو پیکر و معره همچو نای او
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸۴)

روی شسته آسمان او به آب لاجورد دست در بسته، زمی‌ش از قیر و ز مشک ختن
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۷۶)

بر سپهر لاجوردی صورت «سعد السعود» چون یکی خال عقیقین، بر یکی نیلی ذقن
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۷۶)

لعل: به رنگ لعل، سرخ رنگ، مجازاً سرخ. برای بیان سرخی آب، تن، لب، شراب، اشک
و... به کار می‌رود.

به یکی جان نتوان کرد سوال کز لب لعل تو یک بوس به چند؟
(رودکی، ۱۳۷۳: ۸۰)

لعل میرا ز درج خم پر کش در کدو نیمه کن به پیش من آر
(رودکی، ۱۳۷۳: ۸۸)

می لعل پیش آر و پیش من آی به یکدست جام و به یکدست چنگ
(رودکی، ۱۳۷۳: ۹۵)

چند ازو سرخ چون عقیق یمانی چند ازو لعل چو نگین بدخشان
(رودکی، ۱۳۷۳: ۹۹)

با دو رخ از شرم لعل و باد و چشم از سحر شوخ

(رودکی، ۱۳۷۳: ۷۳)

پیشم آمد بامداد آن دلبر از راه شکوخ

با لاله لعل و با گل خمی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۰۸)

نوروز در آمد ای منوچهری

شمشاد چو زنگار می لعل چو زنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۸۴)

گلنار چو مریخ و گل زرد چو ماه

لعل می الفین شهر، والعصیر الفی سنه

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸۸)

سال سیصد سرخ می خور، سال سیصد زرد می

ماغ گون: به رنگ ماغ، تیره گون، سیاه و تیره.

تا برآید لخت لخت از کوه میغ ماغگون آسمان آبگون از رنگ او گردد، خلنگ

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۵۳)

مینا: رنگ آبی و لاجوردی مدنظر است. رنگ فلک و آسمان را به آن نسبت می دهند.

به دور عدل تو در زیر چرخ مینایی چنان گریخت ز دهر دورنگ، رنگ فتور

(رودکی، ۱۳۷۳: ۹۰)

نیل: رنگ کبود و سیاه را به آن نسبت می دهند. نیل، برای نمودن رنگ چهره، لباس، پوشش،

هوا، زمین و... به کار می رود.

پیراهنیست گویی دیا ز شوشتر کز نیل ابره استش و از عاج آستر

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲۰۸)

پشت کوژ و سر تو یل و روی به کردار نیل ساق چو سوهان دندان بر مثال استره

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۰۸)

وان بنفشه چون عدوی خواجه گیتی نگون سر به زانو نهاده رخ به نیل اندوده باز

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۴۳)

- نیلگون: به رنگ نیل، نیل رنگ، نیلی، لاجوردی، کبود، آبی متمایل به کبودی، آسمان گون.

هوا به رنگ نیلگون یکی قبا شهاب بند سرخ بر قباى او

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸۴)

- نیلی: به رنگ نیل، نیلگون، کبود، نیل رنگ، آبی متمایل به کبودی. ر.ک. نیلگون.

بر سپهر لاجوردی صورت «سعداالسعود» چون یکی خال عقیقین، بر یکی نیلی ذقن

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۷۶)

و یا پیراهن نیلی که دارد ز شعر زرد نیمی را به دامن

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۶۴)

یاقوت: رنگ سرخ مد نظر است.. برای بیان سرخی و شادابی گل و گیاه، گلبرگ‌ها، و نیز

سرخ‌گردنبند، رخ، زمین، لب، می‌و... به کار می‌رود..

زردگلان شمع بر افروختند سرخ گلان یاقوت اندوختند

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۷۰)

بر ارغوان قلاده یاقوت بگسلی بر مشک بید نایزه عود بشکنی

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۲۸)

- یاقوت تر: رنگ بسیار سرخ مد نظر است. کنایه از گیاهان و رویدنی‌ها بسیار سرخ و با

طراوت و پرتالؤ.

گیتی را چون ارم انگاشتیم دشت به یاقوت تر انباشتیم

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۷۰)

- یاقوت رُمّانی: گونه ای یاقوت بسیار سرخ و شفاف. رنگ بسیار سرخ مد نظر است.

بسیار سرخ، مشابه رنگ دانه‌های انار. کنایه از گل‌های سرخ و شاداب. کنایه از گیاهان و

رویدنی‌ها بسیار سرخ و با طراوت و پرتالؤ. ر.ک. یاقوت.

زده یاقوت رُمّانی به صحراها به خرمنها فشانده مشک خرخیزی، به بستانها به زنبرها

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۲)

- یاقوت معدنی: گونه ای یاقوت بسیار سرخ و شفاف. رنگ بسیار سرخ مد نظر است. بسیار سرخ. کنایه از گلبرگ‌های سرخ و شاداب.

بر یاسمین عصابه دُرّ منضد است بر ارغوانِ طویله یاقوت معدنی
(منوچهری، ۱۳۴۷: ۱۲۸)

نتیجه

نقش رنگ از نقش‌های غیر قابل انکار در ادب پارسی است. زبانِ رنگ‌ها، در اشعار و آثار شعرا و نویسندگان ادب پارسی، زبانِ بیانِ احساساتِ درونی است. شعرا و نویسندگان در دامنه ارتباطات غیرکلامی با دریافت‌های عاطفی و گاه عقلی خود در روشنکردن رازهای ناشناخته رنگ، گام‌های مؤثری برداشته‌اند. دست‌آوردهای این پژوهش که به زبان ادبی و بلاغی رنگ در ارتباطات غیرکلامی در اشعار رودکی و منوچهری پرداخته است، نشان می‌دهد که رنگ‌ها در اشعار این شعرا، زبانِ دوم و گویای آنهاست. رودکی و منوچهری به عنوان دو شاعر بزرگ طبیعت‌گرای سبک خراسانی، از دامنه تنوع رنگ در آفرینش واژه‌ها و مضامین و تعبیر و تصاویر هنری و ادبی با الهام از رنگارنگی طبیعت رنگین، در انتقال پیام‌های درونی خود چه به صورت ارتباط کلامی و چه غیرکلامی، نهایت استفاده را کرده‌اند. رنگ‌های سرخ، سیاه، سفید، زرد و... در این ساختارها، بسامد بالایی را نسبت به دیگر رنگ‌ها دارد. در اشعار این شاعران، رنگ سفید علاوه بر این که نمادی از پاکی و صداقت است، بیشتر در توصیفات طبیعت و در ساختاری مجازی و بلاغی به کمک دیگر عناصر نمادین رنگ سفید، بر توصیف معشوق در عبارات و ترکیباتی همچون سپیداندام، سیم ساق، سیم بناگوش و سیم تن و... دلالت دارد. رنگ سیاه با بسامدی قابل توجه نسبت به دیگر رنگ‌ها، در تشبیهات حسی و تصویرسازیهای مربوط به طبیعت کاربرد دارد. رنگ سیاه در این اشعار، بر دو وجه اشاره دارند؛ توصیف طبیعت و در مفهوم مجازی پوچی روزگار و تیره‌روزی. در غم و غصه‌ها، رنگ سیاه، تیره و... زبان گویای آنها شده است. رنگ سرخ و سبز نیز از از روحیه مثبت، شاد و پُرهیجان شاعر حکایت می‌کند.

منابع و مآخذ

- ۱- احمدنژاد، کامل. نقد و پژوهش رودکی (نقد و پژوهش با نمونه اشعار). چاپ اول. تهران: انتشارات آتیه، ۱۳۷۵.
- ۲- احمدنژاد، کامل. «مقاله نابینایی رودکی و عنصر رنگ در شعر او». کتاب ماه ادبیات، پیاپی ۱۳۱، شماره ۱۷، شهریور ۱۳۸۷.
- ۳- بختیاری فرد، حمیدرضا. رنگ و ارتباطات. چاپ اول، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۸.
- ۴- پاشایی، کامران و دیگران، «بررسی نماد رنگ در آثار سعدی»، بهارستان سخن، شماره ۲۹، پاییز، ۱۳۹۴.
- ۵- پاشایی و کاظم‌زاده، محمد، رسول. «کاربرد عنصر رنگ در دیوان رودکی» (تحقیقی درباره بینایی رودکی بر اساس تنوع رنگ در دیوان او، نشریه رودکی (پژوهش‌های زبانی و ادبی در آسیای مرکزی). شماره ۴۷، پاییز و زمستان، ۱۳۹۵.
- ۶- ثروت، منصور. فرهنگ کنایات. چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۷۵.
- ۷- حسن لی و احمدیان، کاووس، لیلا. «کارکرد رنگ در شاهنامه فردوسی»، مجله ادب پژوهشی، دوره ۱، شماره ۲، تابستان، ۱۳۸۶.
- ۸- حیدری، غلامرضا. زبان ادبی و بلاغی رنگ در ارتباطات غیرکلامی در شاهنامه فردوسی». مجله زیبایی‌شناسی ادبی، شماره ۳۹، بهار، ۱۳۹۸.
- ۹- دهخدا، علی اکبر. لغتنامه. چاپ دوازدهم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۰- رودکی، ابوعبدالله. دیوان رودکی سمرقندی. به تصحیح سعید نفیسی و ی- براگینسکی، چاپ اول، تهران: نگاه، ۱۳۷۳.
- ۱۱- شعبان‌نژاد، مریم. «مقاله شناخت رودکی از روزن روان‌شناسی رنگ»، نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان رشته‌ای، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۹.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی. چاپ نهم، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۸۳.
- ۱۳- شیخ صراف، صدف. «ماهیت نمادین رنگ در مضامین اساطیری شاهنامه فردوسی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: گروه هنر و معماری دانشگاه علم و فرهنگ، ۱۳۹۳.
- ۱۴- فرزانه، ناصر. تاریخ تحول هنر و صنعت رنگ در ایران و جهان. چاپ اول، تهران: ۱۳۷۷.
- ۱۵- لوشر، ماکس. روان‌شناسی رنگ‌ها. ترجمه لیلا مهردادبی، تهران: انتشارات حسام، ۱۳۷۱.
- ۱۶- مخبرانی، مرجان. «مقاله روان‌شناسی رنگ در اشعار منوچهری بر اساس نظریه مارکس لوشر»، پنجمین همایش ملی متن پژوهی ادبی، سبک‌شناسی، بلاغت و نقد ادبی. دانشگاه شهید بهشتی.

- ۱۷- معین، محمد، فرهنگ فارسی. چاپ نهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۱۸- مقدسی، نرجس، «بررسی مفاهیم نمادین رنگ در پوشاک و منسوجات شاهنامه فردوسی» (مطالعه موردی رنگ‌های سیاه، سپید، سرخ و زرد)، پایاننامه کارشناسی ارشد، تهران: گروه هنر و معماری دانشگاه علم و فرهنگ، ۱۳۹۵.
- ۱۹- منوچهری دامغانی، احمد.، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران: زوار، ۱۳۴۷.
- ۲۰- میرزانی، منصور. فرهنگنامه کنایه. چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۲۱- نیکویخت و قاسم‌زاده، ناصر، سیدعلی «زمینه‌های نمادین رنگ در شعر معاصر». دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۸، ۱۳۸۴.

The use of rhetorical and literary language of color in non-verbal communications in poetry of Roudaki and Manouchehri

Abstract

Color has an undeniable role in Persian literature. Every color has its own special effect, and each effect from a special color creates the special mental state. In the extent of non-verbal communications, poets and authors have done effective works by their emotional and sometimes rational conceptions to clarify the unknown secrets of color. The findings of this research analyzing the rhetorical and literary language of color in non-verbal communications in the poetry of Roudaki and Manouchehri, shows that colors in these poets' poetry are their second and communicative language. These two poets, as great naturalist poets of Khorasani style like other poets of this style, have extremely used the various range of colors and their language to create the words, themes, interpretations, and literary and artistic images by inspiration of the colorfulness of chromatic nature to transfer and excite their thoughts and inner messages in the world of non-verbal communications. The colors like red, black, white, and yellow have high frequency rather than other colors. Happiness has been portrayed by the red and green colors, and dark colors like black has been their communicative language in sadness and sorrowfulness. In addition, they have selected the white color to express the purity, and dark colors to show their disappointment.

Keywords: Rhetoric; Color; Non-verbal communications; Poetry; Roudaki; Manouchehri